

**" دولت انتقالی موقت " بجای دولت موقت " جمهوری دمکراتیک اسلامی "**

اعلام نام " جمهوری دمکراتیک اسلامی " در برنامه " شورای ملی مقاومت ایران " باعث بروز بحثهای فراوان ، چه در درون شورا و چه در میان نیروهای خواهان پیوستن به شورا گردید . صرفنظر از پیراهن عثمان کردن این مسئله توسط برخی از نیروهای عمدتاً م ل ، زیرسوال بردن کلیت شورا که البته بیشتر به بهانه ای برای فرار از الزامات یک مبارزه جدی و خونین و عدم توانایی برای ورود به یک ائتلاف گسترده و فراگیری ماند تا یک بحث تنوریک اساسنامه ای، در درون شورا اما ، واقعیت این بود که این واژه گذاری ، موضع مشخص مجاهدین بود که بر آن اصرار داشتند .

استدلال مجاهدین این بود که خمینی تلاش دارد درگیری خودش با ما را ، جنگ میان اسلام و کفر جلوه دهد . با توجه به جایگاه قدرتمند مذهب در میان توده های ناآگاه ، گذشتن از این نامگذاری بمانند زمین گذاشتن یک سلاح ضروری در صحنه نبرد و وا گذاشتن آن به دشمن می باشد . این استدلال چندان هم دور از واقعیت نبود . آمدن خمینی جدای از تمامی ساخت و پاختهای ارتجاعی - استعماری و در راستای پیاده شدن طرح " لژ بزرگ انگلستان " و در نبود دردناک یک آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی ، به هیچ وجه خلق الساعه نبود . ارتجاع مذهبی تمامی تار و پود جامعه ایرانی را در نوردیده بود . همه چیز به گونه ای و به درجه ای زیر نفوذ یک سیستم ارزشی بشدت واپسگرا قرار داشت . جامعه به مرداب عفن می مانست که لجنهای یک تاریخ را در خود حمل می کرد .

خمینی با بهزدن این مرداب تنها ارتجاع نهفته در عمق را به سطح آورد . و برآستی بدون این زمینه های مادی مگر می شد در دوران های پایانی قرن بیستم جامعه را پذیرای دیوی کرد که در واقع یک " نابهنگامی تاریخی " بود . پذیرش رهبری خمینی چیزی جز پذیرش داوطلبانه یک خودکشی سیاسی - ایدئولوژیک اجتماعی نبود . این تنها در جامعه ای امکان پذیر بود که زن و مرد آن ، بعضاً به فتوای این یا آن آیت الله مرتجع بر یکدیگر حلال یا حرام !! می گشتند !

جامعه ای که هیچیک از ارگانهای آن بدور از دایره نفوذ مذهب نبود . از هنر تا سیاست و از تجارت تا تمامیت فرهنگی ! نطفه تناظر نمایشی ایران در تعدیه خوانیهای ماه محرم بسته شده بود و قوانین مصوب مجلس باصطلاح عرفیش ! بدون موافقت یک مشیت مجتهد مرتجع اساساً به اجراء گذاشته نمی شد . بدون به خدمت گرفتن شبکه عظیم آخوندی ، حضور پیروز استعمار در صحنه سیاسی ایران اساساً امکان پذیر نبود . از " قیام ابومسلم " تا " انقلاب بهمن " بجز " قیام بابک " هیچ حرکتی و جنبشی بدون حضور مذهب و بدور از حیطة نفوذ آن اصلاً موضوعیت ندارد !

جامعه ای که گل سرسبد روشنفکرانش " جلال آل احمد " است و صدر حزب توده اش " فراماسون سلیمان میرزا اسکندری " با " خمینی " به سفر حج می رود !! آته ایستهای مذهبی ! دارد ، سوسیالیستهای خداپرست دارد ، روابط و مناسبات درونی فلان سکت فرو بسته مدعی کمونیسم ناب و راه کارگش را که می دیدی ، بوی گند ارتجاع مذهبی مشامت را می آزد . حساسیت نسبت به خدشه دار نشدن اخلاق ! و سنتهای ارتجاعی، برای برخی از آخوندهای مارکسیست به بهانه احترام به باورهای مردم بعضاً بسیار بیشتر از حساسیتشان نسبت به طولانی تر شدن عمر رژیم می نمود . و خلاصه این همان جامعه ای بود که در خمیان حاکم بر آن هزار هزار بهترین فرزندان خلق را به جوخه اعدام می بستند و آنرا وقیحانه به جامعه اعلام نیز می کردند ولی همزمان هزار هزار از همان جامعه داوطلبانه بروی مین می رفتند .

جدای از حقایق فوق نگاهی به ترکیب آنزمان " شورای ملی مقاومت ایران " خالی از فایده نمی باشد . ضربات نظامی خردکننده مجاهدین به ساختار سیاسی رژیم ، بدنبال توفیقشان در شقه کردن سیاسی آن ، مساله تصاحب قدرت توسط آنانرا چه برای طرف حسابهای بین المللی و چه برای گرایشهای مختلف سیاسی به مساله روز تبدیل کرده بود . بنی صدر که پس از انفجار حزب و نخست وزیری خود را در یک قدمی تصاحب دوباره قدرت می دید با دستپاچگی به مجاهدین رهنمود ! می داد که با زدن " خمسه خبیثه " کار رژیم تمام خواهد بود !!

در چنین اوضاع و احوالی شورا ملقمه ای است از گرایش‌های مختلف و بعضاً متضاد سیاسی. جدای محدود جریان‌ها و اشخاصی که بواقع درد خلق و انقلاب را دارند، بقیه نیروها از دو تیره اند. یک تیره، نیروهای فرصت طلبی که مواضع سیاسیشان را همواره عقربه قطب نماي تعادل قوای موجود تعیین می‌کند و دیگر، تیره "ماسون‌های مامور". ویژگی تیره نخست بلاهت و کوتاه بینی سیاسی است. در صورتیکه تیره دیگر برخوردار از متانت و دورنگری استراتژیک می‌باشد. هر دو اما علی‌رغم تفاوت‌های بسیارشان در یک مسأله کلیدی، یکسان می‌اندیشند:

رسالت "مجاهدین" تاریخاً جنگیدن و نهایتاً هم یک شهادت قهرمانانه! است، ولی کار سیاسی و رهبری مبارزه! وظیفه آنانی است که در پهنه سیاست استخوان‌ها خورد کرده‌اند! اینکه مجاهدین بعداً بد اخلاقی! کردند و تن به این تقسیم بندی عاقلانه! ندادند موضوع بحث دیگری است. در اینجا هدف تنها بررسی فضایی می‌باشد که اتفاق آرای اعضای آنروز شورا را در پذیرش پسوند اسلامی بدنبال لفظ جمهوری دموکراتیک سبب گردید.

برای تیره نخست، اساساً و رای بحث‌های تئوریک، اصل درجه حضور در شرکت سهامی قدرت است. "نام" آن فرع است. مهم این بود که قرار است! مجاهدین تازه وارد به دنیای سیاست "خمینی" را زمین بزنند و بعد هم قدرت سیاسی را مثل دوران مرجع! انقلاب و یا جنبش مشروطه و ... دو دستی به صاحبان! موج سوار آن تقدیم کنند.

بهمین دلیل هم با مشخص شدن عدم توانایی مجاهدین در سرنگونی کوتاه مدت رژیم و سخت سریشان در شناسایی حق! یکی در تعیین وزراء دولت موقت در پوش "تصویب وزیران" و آزادی! دیگری در مذاکره با رژیم که خود تصادفاً! پای ضرورت سرنگونی قهرآمیز آن امضاء گذاشته بود، اولی به نامه نگاری به "خمینی" دست می‌یازد، چرا که هرچه باشد "ولایت فقیه خمینی" به گرد پای رهبری رجوی نمی‌رسد" و دومی، به مغزله با پاسداران رژیم در کردستان و مذاکره با مهره‌های دست‌چندم آن می‌پردازد، زیرا همانطور که "قاسملو" در یکی از نشست‌های شورا خطاب به "رجوی" گفته بود، نمی‌توانسته "۲۵ سال در کوه و کمر! به انتظار سرنگونی رژیم بنشیند!"

برای تیره دوم اما، "ماموریت" نفس حضور در آترناتیو به منظور تاثیرگذاری در جهت گیری‌های داخلی و بین‌المللی آن، نفوذ در رهبری و اطلاع از تصمیم گیری‌های تاکتیکی و استراتژیکی آن، بدست گرفتن رهبری آترناتیو در صورت امکان و در غیر این صورت خالی کردن زیر پای آن در سرپیچ‌های حساس و خنثی کردن سیاسی آن به لحاظ داخلی و بین‌المللی، با حمایت فعال "لژهای مربوطه" اصل است. این ماموریت فقط شامل ایران نمیشود. خط جهانی این تیره حضور در تمامی گرایش‌های سیاسی جامعه، اعم از جریان‌های فاشیستی گرفته تا گروه‌های چپ افراطی و از جریان‌های حقوق بشری و پاسیفیست گرفته تا احزاب سوسیال دموکراسی و دموکرات مسیحی تا "اخوان المسلمین" و .... می‌باشد.

در همین راستا نیز "یکی" تلاش بسیار داشت تا درهای "شورا" را در پوش گسترش آترناتیو برای مهره‌های فاشیستی و کارگزاران پیشانی سفید سرویس‌های امنیتی غرب مثل "دریادار - دکتر - سید - احمد مدنی" و شرکاء باز نماید و "دیگری" که از همه متین تر و وجیه‌المله تر و مقاومتر می‌نمود، پس از سالها مقاومت سماجت آمیز، به ستوه آمده از توتالیتریسم مجاهدین و فرم ناپذیری شورا، در سرپیچ "فتنه استاد خاتمی" لنگ می‌اندازد. جالب اینجا بود که هر یک با شورا و جبهه خود به عضویت شورا درآمده بودند و در این مورد نیز تناقضی نمی‌دیدند.

جدای از این دو تیره، نیروهای باقیمانده در مقابل استدلال "رجوی" به چالش کشیده می‌شوند. از یکسو "خمینی" خود را نماینده خدا میدانست و ادعای رهبری جهان اسلام را داشت. ادعایی که جدای از زمینه‌های ایدئولوژیک - سیاسی آن از پشتوانه مالی عظیم و توان لجستیکی دولتی و ارتباطات فراماسونی خاص‌الخاص نیز برخوردار بود.

از سوی دیگر مجاهدین مدعی بودند آنچه "خمینی" نمایندگی می‌کند، یک قشریگری عمیقاً ارتجاعی است که هیچ ربطی به "ایدئولوژی انقلابی اسلام" ندارد. در همین رابطه مسعود رجوی بارها اعلام کرده بود که رسالت مجاهدین در کلیت خود نه یک رسالت ملی محدود به کشور ایران که زنگارزدایی از ایدئولوژی اسلام می‌باشد که این نیز خود مقوله ایست فراملبیتی.

به عبارت دیگر جنگ مجاهدین با " خمینیسلم" بر خلاف دیگر اعضای شورا ، فراتر از یک مبارزه سیاسی - نظامی صرف ، جنگی است با خصلت ایدئولوژیک . واضح است که این رسالت ربطی به نیروهای درون شورا که جدای از جریانات به لحاظ ایدئولوژیک هم سنخ با مجاهدین مانند " کانون توحیدی اصناف " و " جمعیت اقامه " ، عمدتاً لاییک و غیرمذهبی بودند ، نداشت . پس چه ضرورتی ایجاب می کرد که آثانی که نه نگران خدشه دار شدن " اسلام " بودند و نه علاقه ای به زنگار زدایی از آن داشتند ، زیر بار پسوند اسلامی بدنبال نام دولت موقت می روند ؟

یکی از پارامترهای عمده دربردهای سیاسی - نظامی ، در دنیای معاصر و در کنار عواملی چون توان نظامی ، نوع سلاح ، استراتژی و تاکتیک ، اطلاعات ، ایدئولوژی ، انگیزه ، رهبری و... عامل " جنگ روانی " است . هرچه دهکده سرمایه داری کوچکتر و جمع و جورتر می شود ، بر اهمیت عنصر مذکور افزوده می گردد . جدای از تبلیغات و پخش اطلاعات غلط ، هسته مرکزی جنگ روانی را جنگ " شعارها و سمبل ها " تشکیل می دهد .

" خلع شعار " کردن دشمن و تخریب سمبل های آن ابزارهای یک جنگ تمام عیار روانی می باشند . برای مثال عمده ترین آماج خیمه شب بازی گروگانگیری در سفارت آمریکا به لحاظ داخلی ، خلع شعار کردن نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست بود . در زندانها نیز در کنار داغ و درفش جلادان ، پروسه شکستن زندانیان مقاوم از کاتال تخریب " سمبل ها " و " ارزشهای " وی آغاز می شود .

براستی چه چیزی برای شکستن زندانیان مقاوم " پیکار " آسانتر از استحاله " حسین روحانی " از هینت " دژ تسخیرناپذیر طبقه کارگر!! " ( اصطلاحی که پس از دستگیری وی توسط پیکار سابق ! در مورد وی بکار برده شده بود ؟ عین همین اصطلاح را همانها چند سال پیشتر پس از کودتا در سازمان مجاهدین در مورد هم پالکی دیگرش " وحید افراخته " و البته پیش از شعر گفتنش برای اعلا حضرت! بکار برده بودند . ) به بازجوی حقیر دستگاه لاجوردی می توان تصور کرد ؟

بنا بر این جنگ دژخیم با اسیران مقاومت در زندان ها بواقع " جنگ ارزشها " است . اگر موفق به تخریب ارزش های زندانی گردید ، برده است ، وگرنه بازنده . همین حکایت در تمامی سالیان اخیر در بیرون نیز بی هیچ وقفه ای ادامه داشته است . از پخش شایعه همکاری " مسعود رجوی " با ساواک پس از قیام بهمین تا وابستگی وی به شرق و غرب عالم تا ربودن همسر رفیق سالیان و از ستون پنجم صدام عقلی ! بودن تا زندان داری و کرد کشی و ...

مقاومت مسلحانه نیز در استفاده از عامل " جنگ روانی " هیچگاه به خود تردید روا نداشته است . در این راستا تلاش کرده است که حتی الامکان شیوه هایش ، در تقابلی آشکار با رژیم " جمهوری اسلامی " ماهیتی انسانی داشته باشد .

تهاجم ایدئولوژیکی درخشان " ارتش آزادیبخش ملی ایران " در آزاد کردن اسرای جنگی در نقطه مقابل فتوای تمام کش کردن اسرای زخمی و کشتن اسرای سالم توسط " خمینی " ، جدای از بررسی درست و غلطی آن به لحاظ نظامی صرف و این واقعیت شگفت انگیز که مجاهدین یگانه جنبش انقلابی در جهان معاصرند که حتی یک نمونه اعدام ندارند ، در کنار تهاجم سیاسی " شورای ملی مقاومت " در اعلام سرود ای ایران به عنوان سرود ملی و " آرم شیر و خورشید " به مثابه آرم رسمی شورا و نهایتاً ، اعلام نام " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران " ، صرفاً در همین " کادر " قابل ارزیابی می باشند .

" مسعود رجوی " در دومین هفته ورود به پاریس ، طی مصاحبه ای در مورد گنجائیدن کلمه اسلام ، پیشاپیش تکلیف همه را روشن می کند !

" اگرچه تاکید می کنم که مسئله اصلی نه ظاهر کلمات ، بلکه محتوای آنها و نیروهای تضمین کننده عملی این محتوا است .... منتهی به این مطلب بسیار اساسی توجه کنید که بدلائل متعدد ایدئولوژیک و اجتماعی و سیاسی ، ما هم چون اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران روی حضور کلمه انقلابی اسلام در نام جمهوری اصرار داریم و امیدواریم که هیچکس بدلائل گروهی و عقیدتی خاص خود از ما انتظار صرف نظر کردن از این کلمه انقلابی را نداشته باشد . "

( تاکیدات از من است . )

دیماه ۷۱ طی یک کنفرانس رادیو تلویزیونی پس از گسترش کمی شورا ، همچنان پس از گذشت ۱۱ سال رجوی معتقد است که :

"من که مسلمان و به ایدئولوژی مجاهدین معتقدم، اما حتی اگر اینطور هم نبود باز هم به شما و به این مقاومت ایران و به مجاهدینی که آخوندهای دژخیم خمینی صفت را لت و پار میکنند، سفارش می‌کردم که با این ترکیب، یعنی با حفظ کلمه اسلام در نام دولت موقت، این حربه را از دست دشمن در بیاورید و نگذارید که جنگ خودش با مردم را به جنگ اسلام و غیر اسلام تبدیل کند ..... می‌دانید که ۹۱.۸٪ مردم ایران مسلمان هستند."

"از روز اول می‌دانستیم که از لحاظ جو و فضای سیاسی و از لحاظ بین‌المللی اینطور (حذف کلمه اسلام) به صرفه تر است، ولی چرا باید خودمان را در برابر دشمن دجال خلع سلاح کنیم؟ ... شمایی که فرضاً معتقد نیستید، ... نباید بگذارید. باید بگویید ببین توداری با چه کسی می‌جنگی؟ با آخوند جماعت داری می‌جنگی. این کار را نکن، این حربه را دست دشمنت نده، .. نگذار جنگ به اصطلاح حیدری - نعمتی راه بیندازد. بعکس این حربه را خودت بردار!"

(تاکیدات همه جا از من است.)

اگر بپذیریم که تا دیروز این نامگذاری ضروری بود، اصرار بر حفظ آن امروز از هیچ ضرورتی برخوردار نیست. بیست سال و اندی حاکمیت سیاه استبداد مذهبی، جامعه را غربال کرده است. تنفر نسبت به مذهب، در لایه‌هایی از جامعه رسوخ کرده و بی‌تفاوتی نسبت به دین، افشار باز هم بیشتری را شامل می‌گردد. نسلی بازیگر صحنه گردیده که نه در بند آداب و سنن است و نه برای آخوند مسلح به اسلام! تره خورد می‌کند. آنچه که دیروز برآستی حربه‌ای کاری در جنگ روانی بحساب می‌آمد، امروز به سلاحی مستعمل می‌ماند که تنها کارکردش دفع نیرویی است.

خوب می‌دانم که مسئله مجاهدین هیچگاه در جازدن در اشکال نبوده است. آنها همیشه تضاد بین شکل و محتوا را بنفع محتوا حل کرده‌اند. در همین مقوله نیز تغییر نام "دولت موقت" هیچ تغییری در محتوای برنامه شورا ایجاد نمی‌کند، چرا که شورا چه در "برنامه" و چه در مصوبات خود تکلیف مسائل و وظایف مبرم دولت موقت، رابطه دین و دولت، تعیین نظام آینده و تعیین تکلیف نهادهای سرکوبگر رژیم "جمهوری اسلامی" را به نحو احسن مشخص کرده است. حرف من تنها رها کردن آن حربه‌ای است که کارآیی خود را از دست داده است.

این را از موضع خیرخواهی مجاهدین نمی‌گویم، چرا که آنان خیر و صلاح خود را بیش از هرکس دیگری تشخیص می‌دهند. در سالیان گذشته بسیاری، هم از موضع خیرخواهی و هم برای جلب پاره‌ای از نیروهای سیاسی به شورا، به مجاهدین توصیه می‌کردند که از این "نامگذاری" بگذرند. برخلاف آنان من اما، هیچگاه معتقد نبوده‌ام که حذف این "نام" باعث جذب "نیروهای سیاسی" می‌گردد، چرا که پروسه جذب و دفع نیرویی شورا در چارچوبهای جدی‌تری، ورای اینگونه نامگذاری‌ها جریان داشته است.

این مسئله نیز برایم روشن است که بدون یک "طرح مشخص" ارائه شده توسط یکی از اعضای شورا و یا یک "خواست مشخص" اعلام شده از جانب یک نیروی سرنگونی طلب بیرون شورا و اعلام موضع ضروری نیروها و عناصر شناخته شده حول و حوش مجاهدین و شورا، انتظار یک تغییر و تحول خودبخودی بسی پیهوده می‌باشد. در این رابطه مشخصاً "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" و "حزب کمونیست کارگری ایران" را به چالش می‌طلبم!

شکل بندی جدید نیرویی و صف بندی‌های نوین اجتماعی و انزوای روزافزون فاشیسم مذهبی در اعماق جامعه شاه زده و خمینی گزیده ایران بویژه نسل جوان، ضرورت تغییر نام "دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" را به یک "الزام سیاسی" تبدیل کرده است. تردید ندارم که این کار مجموعه نیروهای سرنگونی طلب بیرون شورا را یک گام به شورا نزدیکتر کرده و بهانه بزرگی را از دست اضداد مجاهدین و شورا خارج خواهد کرد.

مهمتر از همه کمک بسیاری به باز شدن گره ذهنی انبوه جوانانی می‌کند که شناختشان از اسلام درهمانی خلاصه می‌شود که همه روزه در کوچه و خیابان و زندگی روزمره خود با آن روبرویند. اگر چه آنچه که در شرایط "اختناق مطلق" راه به جلو می‌گشاید، نه نامگذاریها که "آتش سلاح" است!